

Educational and Guiding Duty and Role of the Teacher from the Qura'n's Point of View

Seyed Aminollah Dadgar¹, Seyed Mohamad Reza Emam^{2*}, Seyed Ali Poormanouchehri³

1. Ph.D. Student in Islamic Theology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Associate Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Received: June 19, 2020; Accepted: December 28, 2020)

Abstract

Teacher is one of the important elements of the educational system and has a persistent role and effective duty in the process of education. The guiding role of the teacher is one of the most important ones among them. In the modern world, the role of the teacher is comprehended within two approaches of "teacher as the transmitter of knowledge" and "teacher as the seller of knowledge". In Islamic thought, the idea of "teacher as the seller of knowledge" is not accepted since according to Qura'n, every God-given blessing brings a responsibility and knowledge power are among those blessings which bring about responsibility and duty. Knowledge is sacred and known as "light", therefore, the idea of "teacher as the seller of knowledge" is refused. The second idea which considers teacher as "the transmitter of knowledge" is not accepted entirely, since according to Islamic education, being teacher is the occupation of prophets and the teacher is considered as an educator and role model who have an active and effective role in guiding and educating the students in addition to imparting knowledge to them. The main purpose of this research is to answer the question -based on Islamic education- that whether the teacher is also a guiding agent -in addition to his/her role in imparting concepts and contents? By supposing the answer as positive, some verses of the holy Qura'n have been cited to prove this answer. The result of the discussion -which has been done using qualitative and descriptive-analytical method-, is that the teacher has a guiding role and duty in educating students which cannot be dismissed.

Keywords: Education, Guidance, Instruction, Teacher.

* Corresponding Author, Email: mremam@ut.ac.ir

بررسی کارکرد و نقش تربیتی و هدایتگری معلم از منظر قرآن

سید امین‌اله دادگر^۱، سیدمحمدرضا امام^{۲*}، سیدعلی پورمنوچهری^۳

۱. دانشجوی دکتری الهیات، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشیار، گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار، گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸)

چکیده

معلم یکی از ارکان مهم نظام آموزش و پرورش است و نقشی ماندگار و وظایفی افرگذار در فرایند تعلیم و تربیت دارد. یکی از مهم‌ترین آنان، هدایتگری معلم است. تلقی از نقش معلم در دنیای مدرن با دو رویکرد «معلم به مثابه انتقال‌دهنده دانش» و «معلم به مثابه فروشنده دانش» است. در اندیشه اسلامی، «انگاره معلم به مثابه فروشنده» تأیید نمی‌شود و در منطق قرآن هر نعمتی، مسئولیتی را به همراه دارند. علم، قدرت و امکانات، به همراه مسئولیت و تکالیف است و علم مقوله‌ای مقدس و مانند نور دانسته شده و به همین دلیل دیدگاه «معلم به مثابه فروشنده دانش» مردود است؛ اما انگاره دوم که معلم را «به مثابه انتقال‌دهنده دانش» دانسته نیز به طور مطلق تأیید نمی‌شود، زیرا در تعلیم و تربیت اسلامی، معلمی شغل انبیا است و از معلم به مثابه مربی، الگو و اسوه یاد شده است که علاوه بر تعلیم، در هدایت و تربیت متریبان نیز نقشی فعال و مؤثر دارد. براساس دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی هدف اصلی پژوهش حاضر پاسخ به این پرسش است که آیا معلم علاوه بر انتقال مفاهیم و محتوای آموزشی، هدایتگر و هادی هم هست؟ پاسخ به این پرسش همراه با این فرضیه که معلم هادی است، در نظر گرفته شد و برای اثبات فرضیه مزبور به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌شود. مهم‌ترین نتیجه بحث حاضر که با روش کیفی و توصیفی-تحلیلی انجام گرفت، آن است که براساس دلالت آیات، معلم نقش هدایتگری دارد. از این رو، جایگاه و کارکرد معلم در تربیت متریبان انکارناپذیر است.

واژگان کلیدی: آموزش، تربیت، راه‌یافتگی، معلم، هدایتگری.

مقدمه

با رشد روند دنیاگرایی و کاهش حضور دین در امور اجتماعی و رواج تلقی دین به عنوان امری شخصی و اعتباری در عصر حاضر، در تعلیم و تربیت مدرن نیز متون نظری اقتصادی در فضای فرهنگ و تربیت رواج یافته و از تجاری‌سازی تربیت سخن به میان می‌آید. در این اندیشه، معلم فروشنده دانش است و دانش کالایی برای فروش، عرضه، معادلات و مناسبات اقتصادی عرضه و تقاضا بر آن حاکم است. تلقی دیگر از معلم در آموزش و پرورش مدرن، انگاره معلم به مثابه انتقال‌دهنده دانش است که تلقی اقتصادی کمتری به نقش معلمی نسبت به تلقی اول دارد. با این حال، هیچ‌یک از این دو دیدگاه و اندیشه، با اندیشه تربیتی اسلام سازگاری ندارد.

مطابق با منطوق قرآن، ارسال رسل با هدف تربیت و اصلاح آدمی و رهنمون‌کردن وی به رشد، کمال و حیات طیبه است. از این رو، انبیای الهی خود علاوه بر تعلیم، تربیت و هدایت بشر را از راه تزکیه و تهذیب نفس به عهده داشتند (آل عمران: ۱۶۴). این دوگانگی نقش‌ها چنان درهم‌تنیده هستند که تفکیک آن‌ها مشکل و خلاف ارتکاز است. از این رو، همواره نقش و جایگاه معلم در اندیشه اسلامی، والا و مقدس بوده است، به طوری که از «دانش‌آموز بدون معلم، همچون انسان بدون خدا و رهنمون شده به اهریمن» (شلیبی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵)، یاد می‌شده و تلقی مسلمین از معلم، تعلیم‌دهنده و هدایتگر بوده است. چه بسا، صبغه هدایتگری پررنگ‌تر باشد.

آنچه در این نوشتار پی گرفته می‌شود، بررسی وظیفه هدایتگری معلم نسبت به متعلم از دیدگاه آیات قرآن است و این‌که چه دلالت‌هایی می‌توان از آیات قرآن بر مسئله موردپژوهش دست یافت، آیا وظیفه تعلیم و انتقال مفاد آموزشی رسالت اصلی معلم است، یا علاوه بر آن نسبت به تربیت و هدایت متریان نیز مسئولیت دارد. در ادامه برخی مفاهیم در این زمینه تشریح می‌شود.

هدایت

هدایت به معنای ارشاد، دلالت و راهنمایی (جوهری، ۱۴۱۰هـ ق، ج ۶، ص ۲۵۳۳) و ضد ضلال و گمراهی (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ ق، ج ۱۵، ص ۳۵۳) است. براساس دیدگاه لغت‌نویسان، هادی در هر

چیز عبارت از «اول» آن است، بنابراین، به عصا نیز هادی گفته می‌شود، چون در هنگام راه رفتن از خود انسان جلوتر قرار می‌گیرد و به قافله‌سالار نیز «هادی» گفته می‌شود، زیرا برای راهنمایی مردم از آنان جلوتر حرکت می‌کند (فراهیدی، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۴، ص ۷۸؛ ابن فارس، ۱۴۳۰هـ.ق، ج ۶، ص ۴۲؛ حسینی زبیدی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۲۰، ص ۳۲۸). این واژه در کاربردهای قرآنی نیز به معنای «ارشاد»، «دلاله»، «بیان و بینه» و «دعوت» آمده است (طریحی، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۱، ص ۴۷۳). البته برخی بر این باورند که هدایت به مفهوم «راهنمایی همراه با لطف و مهربانی» است (راغب، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۱، ص ۸۳۵).

هدایت در اصطلاح قرابت معنایی با مفهوم لغوی آن دارد (شیخ صدوق، ۱۴۱۴هـ.ق، ص ۳۶؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۶۹؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ - ق، ص ۲۱؛ میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۳۳۸)، زیرا عبارت از راهنمایی و نشان‌دادن هدف است. از این رو، هدایت، شناختن درست و صحیح هدف، انتخاب راه و طریق صحیح برای رسیدن به هدف و پایداری در مسیر است و هدایت در عام‌ترین معنای خود شامل همه مخلوقات خداوند می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ۳۴/۱).

هدایت در اصطلاح کلامی و عرفانی به معنای راهنمایی و ارائه راه خیر و صواب است (سجادی، ۱۳۷۳). به عبارت روشن‌تر، هدایت عبارت از سوق‌دادن اشیا به سوی کمال دوم آن‌ها است و کمال دوم، کمالی است که موجودات در اصل وجود و نیز در بقا به آن نیاز ندارند (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۵۲۹).

به نظر می‌رسد هسته مرکزی معنای هدایت، «راهنمایی و نشان‌دادن راه» است. در واقع، با این قید مفهوم هدایت، «مفهومی قصدی» و متقوم به اراده و انگیزه خواهد بود. اساساً در تعریف هدایت، علاوه بر اشراف معلم بر مقصد و خیرخواهی وی، وجود دو عنصر مهم دیگر ضرورت دارد: الف) عنصر بیان و تعریف قانع‌کننده‌ای از حق و راه آن؛ ب) لطف و محبت نسبت به مخاطب؛ اما به نظر می‌رسد هدایت، متقوم به قصد نباشد؛ زیرا در مواردی که قصد و انگیزه‌ای برای راهنمایی وجود ندارد؛ اما راهنمایی محقق می‌شود، باز هم این مفهوم درست است. برای نمونه، فرض کنید کسی در خواب سخنی بگوید و اطرافیان از این سخن وی به مطلبی رهنمون

شوند، هرچند خود گوینده قصد راهنمایی ندارد و نیز از روی محبت و لطف سخن نگفته است؛ ولی باز هم عرفاً معنای «دلالت و راهنمایی و نشان دادن راه» در این باره تطبیق می‌کند. گفتنی است هدایت شامل تحقق نتیجه و راه‌یافتگی مخاطبان نمی‌شود و بیشتر جنبه انتقال اطلاعات و نشان دادن راه دارد و از این نظر، فقط نوعی «آموزش و یاددهی» است. البته باید توجه داشت که «نشان دادن راه» درجه‌هایی دارد؛ از «راه نشان دادن» تا «راهبری و همراهی تا مقصد» که آشکارترین مصداق دلالت و راهنمایی است. از این رو، معنای عام هدایت، نسبت به تحقق نتیجه و راه‌یافتگی، مطلق است و خواه مخاطبان به مقصد راه یابند یا نه هدایت صدق می‌کند و معنای خاص هدایت، عبارت از «راهبری و راه‌یافتگی» است. در این معنا، اگر مخاطب به مقصود دست نیابد، هدایت محقق نشده است (اعرافی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۵۶).

تربیت

تربیت در زبان فارسی به معنای «پروردن و آداب و اخلاق را به کسی یاد دادن» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۲، ص ۵۷۷۶)، و در زبان عربی، تربیت که مصدر باب تفعیل است یا از ماده «رَبَب» اشتقاق یافته است که به معنای حضانت و در دامان پروردن (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۸، ص ۲۵۷)، و به عهده گرفتن امر کودک تا از طفولیت به درآید (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۱، ص ۴۰۱)؛ یا از ماده «رَبَّو» به معنای زیاد کردن (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۸، ص ۲۸۳)، تغذیه نمودن و بزرگ کردن (جوهری، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۶، ص ۲۳۴۹) آمده است. از این رو، واژه تربیت، ناظر به فعلیت بخشیدن به استعداد های نهفته انسان و شکوفاسازی آنها است. به همین دلیل، امروزه مراد بسیاری از اندیشمندان مسلمان از تربیت، آنگاه که در مقابل تعلیم قرار می‌گیرد، به معنای پرورش روحی و معنوی انسان است. تعاریف متعددی از تربیت انجام شده است؛ اما در یک تعریف جامع، باید گفت تربیت فرایند یاری‌رسانی به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری است که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دستیابی وی به کمال انسانی و شکوفاکردن استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهایش صورت می‌گیرد (اعرافی، ۱۳۹۴ الف، ص ۱۴۱).

تعلیم

بنا بر اهمیت این واژه در بحث، مفهوم‌شناسی در دو مقام پیگیری می‌شود.

تعلیم در لغت: در تعلیم از باب تفعیل، در لغت به معنای آموزش و یاددادن است (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۲، ص ۱۵۲). ویژگی باب تفعیل، استمرار و تثبیت است. بنابراین، تعلیم نیز بر نوعی استمرار و تثبیت دلالت دارد. ریشه این کلمه، ماده «علم» به معنای علامت‌گذاری بر شیء به منظور تمییز و تشخیص از اشیاء دیگر است (ابن فارس، ۱۴۳۰ هـ ق، ص ۱۰۹). از این رو، تعلیم به تکرار و استمرار عملی دلالت دارد که اثری در نفس متعلم بر جای گذارد (راغب، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۵۸۰). در فارسی نیز به معنای «دانش یا مهارتی را به کسی آموختن و یاددادن» به کار می‌رود (انوری، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹۳).

تعلیم در اصطلاح: در اصطلاح به تغییری که در حوزه شناختی ایجاد می‌شود، تعلیم اطلاق می‌شود. به تعبیر دیگر، هرگونه فعالیت یا تدبیر از قبل طرح‌ریزی شده که هدف آن آسان‌کردن یادگیری در یادگیرندگان است، تعلیم نامیده می‌شود (سیف، ۱۳۸۴، صص ۳۰-۲۹). از این رو، فرایند انتقال مفاهیم به هر شیوه از جمله یاددادن به روش کلاسی یا پرسش و پاسخ، مباحثه، اجلاس حضوری یا برخط، در دایره مفهوم تعلیم قرار می‌گیرد. در تعلیم تلاش معلم این است که ذهن متعلم را به سوی آنچه علم پیدا کردن به آن و به دست آوردن آن (برای متعلم) سخت است، راهنمایی کند؛ نه چیزی که ادراک آن، بدون تعلیم برایش غیرممکن است. در واقع، تعلیم، آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است؛ نه ایجادکردن راه و آفریدن مقصد. معلم در جریان تعلیم، به دنبال این است که مطالب را به گونه‌ای دسته‌بندی و سامان‌دهی کند تا ذهن متعلم (فراگیر) آن را آسان پنداشته، با آن‌ها مانوس شود و در نتیجه، در مشقت دسته‌بندی مطالب و در زحمت سامان‌دهی آن‌ها گرفتار نشود که عمر و استعداد او را به هدر داده، یا اینکه او را به آستانه اشتباه در شناخت بکشاند (طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۳، ص ۸۵).

مفهوم تعلیم در یک نگاه کلی یا تکوینی و حقیقی است یا اعتباری و قراردادی. بنابراین، اطلاق معلم به خداوند با اطلاق آن به مربیان بشری، تفاوت دارد. واژه معلم درباره انسان، انصراف به

تعلیم اعتباری دارد، اما درباره خداوند ظهور در تعلیم تکریمی و حقیقی دارد. در عبارت «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» (علق: ۵). یاد دادن خدا به انسان به معنای تصرف در وجود، یا به ودیعه نهادن در سرشت یا افاضه به اوست. بازگشت این امر به بحث علیت است و اینکه حتی در تعلیمی که از سوی عامل انسانی هم صورت می‌گیرد، از باب «لامؤثر فی الوجود إلا الله» معلم واقعی، خدا است. نوع دیگر از تعلیم تکوینی، شامل تصرفات طبیعی انسان می‌شود؛ مانند آنچه در مهندسی ژنتیک رخ می‌دهد و با تصرف در ژن‌ها، ممکن است شخص بدون برنامه و کلاس آموزشی، مطالبی را یاد بگیرد، بعید نیست بر این مورد نیز تعلیم صادق باشد؛ بنابراین، تعلیم، به لحاظ لغوی و در شرایط عادی، گرچه انصراف به فرایند متداول کلاسی و انتقال مفاهیم دارد، اما در صلب معنا، این امر نهفته نیست (اعرافی، ۱۳۹۷، صص ۲۶-۲۵).

براساس مطالب یادشده، تعلیم آموزش اعتباری و فرایندی است، و هم فرایندهای اجتماعی را که به صورت روابط بین افراد برقرار می‌شود و فعالیت‌های را که ممکن است براساس تطور و تکامل علوم بشری مصداق یابند شامل می‌شود. شایان ذکر است قوام مفهوم تعلیم به این است که فرد واجد علم، به هر شکل ممکن، سبب و واسطه آگاه شدن فرد فاقد علم شود. چه این وساطت و سببیت، مستقیم باشد و چه غیر مستقیم و به شکل تمهیدی که مقدماتی را برای آگاه شدن یا شکوفاشدن استعداد شخص را فراهم می‌کند. از این رو، بسیاری از پدیده‌ها و تحولات پیرامون که سبب آگاهی شخص می‌شوند، عامل و حامل هستند، اما به آن‌ها عنوان «معلم» اطلاق نمی‌شود و به این نحوه از آگاه شدن نیز تعلیم گفته نمی‌شود؛ بنابراین، عنوان «تعلیم» به صورتی که شخص معلم آگاه به ماده و موضوع مورد تعلیم باشد، انصراف دارد.

معلم

در فرهنگ لغت فارسی و عربی مراد از واژه معلم، مربی است که لغت انگلیسی از آن به «teacher» و «trainer» تعبیر آورده می‌شود. با این حال، واژه معلم دست‌کم دو معنا دارد: الف) معنای خاص (انتقال‌دهنده علم، صرفاً به معنای آموزشگر و مساق مدرس)؛ ب) مربی (trainer) که رابطه این دو، عام و خاص مطلق است. اگر معنای دوم مراد باشد این پرسش مطرح نمی‌شود که مربی هادی

است یا نه؛ اما با اتخاذ معنای خاص، معلم کسی است که وظیفه وی تعلیم دادن است. با این حال آیا غیر از تعلیم، نقش، وظیفه و رسالتی دیگر هم بر این معنا مترتب می‌شود؟

با تتبع در متون روایی (کلینی، ۱۴۰۷ هـ. ق، ج ۱، صص ۳۵-۳۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۰۵؛ فاضل هندی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۶۱) در نسبت میان معلم و عالم باید گفت عالم مشتق متلبس به مبدأ علم است یعنی کسی که حامل علم است همان‌گونه که معلم، مشتق متلبس به مبدأ تعلیم است یعنی کسی که علم را تعلیم می‌کند؛ از این رو، نسبت این دو عام و خاص مطلق است: هر معلمی عالم است اما عالمی که بذل علم نمی‌کند، معلم نیست. پس بر معلم به هر دو معنا (ناقل علم - مربی) عالم بودن صدق می‌کند. شأن عالم بودن معلم، اقتضا دارد که وی هادی نیز باشد، یعنی به طور مثال معلم نجوم، غیر از مفاد علوم تجربی و آموزه‌های نجومی، بالقوه معلم توحید و معاد هم هست؛ چه بسیار منجمانی که از مشاهده آیات الهی در آسمان‌ها و نظم خارق‌العاده آن به وحدانیت و توحید گراییده‌اند و موحد شده‌اند.

براساس منطق قرآن، در سایه تعلیم الهی بود که انسان شایسته مقام خلافت الهی در زمین شد. به عبارتی، خلافت انسان مرهون تعلیم اسماء از سوی خداوند به عنوان اولین معلم بشر بود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره: ۳۳-۳۱).

و انسان نیز به دلیل توان و ظرفیت ذاتی خود، توانست اسمای الهی را بیاموزد. به هر حال شأن و جایگاه معلم در متون و منابع دینی، ارزنده و رفیع است و خداوند و انبیاء خود معلم بشر بوده‌اند. منظور از خلافت، جانشینی خدا در زمین است. البته خلافت مزبور به شخص آدم اختصاص ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترک هستند. در این صورت معنای تعلیم اسماء، این می‌شود که خداوند این علم را در انسان‌ها به ودیعه نهاد، به گونه‌ای که آثار آن ودیعه، به تدریج و مستمر، از نوع انسان سر بزند، آدمی هرگاه در طرق آن قرار گیرد و هدایت شود، می‌تواند کمالاتی از خداوند سبحان به نمایش دهد و اسراری را تحمل کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

نسبت تعلیم و تربیت

نسبت تعلیم و تربیت از نوع «اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا» می‌تواند باشد. تعلیم و تربیت هر یک به‌تنهایی مقوله‌ای جداگانه است، اما تعلیم به معنای جامع، تربیت را هم شامل می‌شود. به عبارتی، در اصطلاح تعلیم و تربیت، تعلیم معنای خاص (دانشی که معلم با آن تغییرات شناختی ایجاد می‌کند) مراد است تعلیم الزاماً به معنای تغییر شناخت به تغییر باورها، گرایش‌ها و تغییر رفتار متربی نیست؛ اما استعمال کلمه تربیت، شامل تعلیم نیز می‌شود. برای مثال، نظام تربیتی اسلام یا جمهوری اسلامی، مشتمل بر تعلیم و آموزش نیز هست. البته آموزش و تعلیم نیز، مشتمل بر تربیت است مگر قرینه‌ای اقامه شود که مراد از آموزش فقط تعلیم باشد. پس براساس مبادی فعل اختیاری مکلف (شناخت، باور، گرایش، اراده و رفتار) ایجاد تغییرات شناختی، تعلیم نامیده می‌شود. تربیت بالاتر از آن شامل تغییرات پایداری در دیگر لایه‌های رفتار آدمی ایجاد می‌کند و موجب تغییر رفتار می‌شود. شایان ذکر است آموزش انواع مهارت‌های فنی، هنری و اجتماعی نیز تربیت است. تا از خلال این تعلیم و تربیت، راه انسانی زیستن را بیاموزد و برای خود و خلق، خدمتی کند و معاش و معاد خود را محقق کند؛ یعنی هدف از آموزش حتی مهارت‌های فنی نیز باید همراه با شناخت و گرایش به مبدأ و توحید باشد و اینکه حرفه و فنی که شخص می‌آموزد وسیله‌ای برای خدمت خلق، کسب روزی حلال برای سعادت و کمال آدمی باشد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر براساس دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی، به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا معلم علاوه بر انتقال مفاهیم و محتوای آموزشی، هدایتگر و هادی هم هست؟ پاسخ به این پرسش همراه با این فرضیه که معلم هادی است، در نظر گرفته شد و برای اثبات فرضیه مزبور به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌شود. بنابراین، جامعه مورد بررسی این پژوهش آیاتی از قرآن بود که مرتبط با هدف پژوهش و موضوع پژوهش بود. روش کیفی و توصیفی - تحلیلی است که براساس دلالت آیات انجام گرفت. نمونه آیات به روش قضاوتی انتخاب شدند.

یافته‌های پژوهش

با مطالعه متون قرآنی به منظور بررسی کارکرد و نقش تربیتی و هدایتگری معلم از منظر قرآن دستاوردهای زیر حاصل شد.

بررسی ادلهٔ مربی و هادی بودن معلم

در اثبات وظیفه‌مندی معلم در هدایت و تربیت متربیان و به عبارتی، نقش تربیت و هدایتگری معلم می‌توان به طوایفی از آیات استناد کرد که در ادامه بررسی می‌شود. اما قبل از آن در نسبت هدایت و تربیت باید به اجمال گفت هدایت در معنای عام (ارائهٔ طریق) با معنای عام تعلیم (مطلق آموزش) در تناظر است و آموزش نیز خود مصداقی از تربیت به معنای اعم (آموزش و پرورش) است. بنابراین، هدایت خود نوعی تربیت و مصداقی از آن است.^۱ اما هدایت در معنای خاص (ایصال به مطلوب) با آموزش و تربیت مؤثر (منجر شدن به یادگیری و راه‌یافتگی) در تناظر است، هرچند به لحاظ متعلق تفاوت دارند. متعلق و محتوای تربیت، مسائلی است که در راستای شکوفایی استعداد‌های فراگیران قرار دارد؛ اما هدایت اعم از آن است و تربیت از عناصر هدایت به شمار می‌رود. در ادبیات دانشوران تعلیم و تربیت اسلامی نیز واژهٔ تربیت غالباً در معنای هدایت به کاررفته و در این نوشتار هدایت و تربیت تقریباً به یک معنا بوده و معلم، هادی و مربی است. گفتنی است در متعلق هدایت و تربیت، سه تصور کلی وجود دارد: الف) متعلق هدایت و تربیت، صرف انتقال داده‌های علمی و مفاد آموزشی صرف است؛ ب) متعلق هدایت و تربیت، فضائل اخلاقی و گزاره‌های ارزشی است؛ ج) متعلق هدایت و تربیت، تلفیقی است. اینکه کدام یک از سه تصویر مورد تأیید است، مستلزم بررسی دلالت آیات زیر است.

۱. با نتیجه‌گیری بالا مبنی بر اینکه هدایت، مصداق مفهوم تربیت است، در تحقیق‌های تربیت اسلامی، از واژهٔ هدایت و مشتقاتش می‌توان برای جست‌وجو و مطالعه بهره گرفت.

آیات

برخی آیات چه به صورت منفرد و چه به صورت مجموعی بر مدعا دلالت دارند که در ادامه می‌آیند:

۱. آیات معلم‌بودن خداوند

در طایفه‌ای از آیات، از خداوند به عنوان معلم و تعلیم‌دهنده یاد شده است:

- (الف) وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (انبیاء: ۸۰).
- (ب) مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (یوسف: ۶۸).
- (پ) قَالَ لَا يَا بُنَيَّ كَمَا طَعَامُ تُرْقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكَ مَا بَتَّأُو بِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِيَّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (یوسف: ۳۷).
- (ت) وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (نمل: ۱۶).
- (ث) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (مائدة: ۱۱۰).
- (ج) وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (نساء: ۱۱).

(چ) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (آل عمران: ۴۸).

(ح) الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ (رحمن: ۱ و ۲).

براساس این طایفه از آیات خداوند، به عنوان اولین معلم و مربی برای هدایت بشر بسیاری از علوم معارف و حیانی و نیز برخی فنون و مهارت را به انسان (نبی یا غیر نبی) آموخت. برای مثال، در آیه نخست، خداوند صنعت زره‌سازی را به حضرت داود تعلیم داد تا خود و سپاهیان را در مقابل دشمنان حفظ کند. بپتدید برای تحقق اهداف تربیتی و هدایتی قرآن، باید برخی مقدمات و تمهیدات هدایت نیز فراهم شود. در وهله اول باید انبیاپی از جانب خدا ارسال شوند تا معارف هدایتی را در اختیار مردم قرار دهند. در مرحله بعد حفاظت و صیانت از آحاد جامعه به عنوان

مخاطبان مفاد هدایتی و تربیتی، ضرورت دارد؛ زیرا موضوع هدایت و تربیت الهی، نوع انسان است، بنابراین، این آیه دست‌کم به تمهید مقدمات هدایت بشر (صیانت از موضوع هدایت) اشاره دارد.

بر پایه دلالت آیات یادشده، شأن خداوند، هدایتگری انسان است و در این زمینه، باید معارف و آموزه‌هایی برای زندگی دنیایی و نیز رسیدن به کمال و سعادت اخروی به بشر تعلیم داده شود. خداوند در آیات یادشده، تعلیم را که مصداقی از هدایت است، به خود نسبت داده است. براساس قرائن داخلی و خارجی، قدر متیقن از آنچه خداوند تعلیم‌دهنده آن است، احکام، معارف، آداب و فنونی است که ارزش‌گذاری این معارف به دلالت التزامی بر مطلوبیت شرعی تحصیل آن دلالت دارد (اعرافی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۵۳).

با این مقدمه، نسبت به معلم‌های بشری نیز گفتنی است از آنجا که پیروی از سنن الهی، امری مطلوب است و فی‌ذاته رجحان دارد، شایسته است مربیان بشری نیز در تعلیم و تربیت، خداگونه عمل کنند و علاوه بر انتقال مفاهیم و محتوای علمی، هادی نیز باشند و متربی را به هدف از تعلیم یعنی کسب معرفت و مهارت برای خدمت به هم‌نوعان در مسیر رشد، کمال و سعادت نهایی رهنمون شوند. بنابراین، مجموع آیات یادشده بر رجحان و مطلوبیت هدایت و تربیت معلم دلالت دارند. گفتنی است مطلوبیت هدایتی که از آیات یادشده استنباط می‌شود تنها ناظر به بعد تعلیمی و انتقال مواد آموزشی نیست، بلکه هدایت‌یافتگی مخاطب را مد نظر قرار داده است؛ زیرا هدف از تعلیم الهی، رشد و تعالی متربی (نبی یا غیر) است، بلکه اساساً تعلیم خداوند به پیامبران از باب تربیت مربی است تا ایشان مجهز شده و خود بتوانند دیگران را راهنمایی و هدایت کنند.

۲. آیات معلم‌بودن خضر

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا. قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (كهف: ۶۹-۶۶).

اینکه موسی (ع) به دنبال یادگیری و کسب دانش و معرفت بود فی‌ذاته بر رجحان اصل تعلم و یادگیری دلالت دارد. موسی (ع) گرچه از علم برخوردار بود، اما برای رشد و ارتقای درجه علمی، تقاضای پیروی از خضر نبی را داد. مطابق با این آیات، حضرت خضر (ع) علاوه بر معلم‌بودن

نقش هادی را بر عهده دارد و هرچه مراتب و درجات علمی و معنوی بالاتر می‌رود، نقش معلم به تناسب آن و نیز سطح مخاطب متفاوت‌تر می‌شود. پس نکته حائز اهمیت در این آیات آن است که مربی از وظیفه تربیتی و تعلیمی خود سرباز نمی‌زند و نقش هدایتگری را ایفا می‌کند. معلم در این راستا با شناخت مرتبی تلاش می‌کند تا وی در مسیر تعلیم و تربیت آگاهانه قدم بردارد، اگر ضعف یا ناتوانی وجود دارد علت آن را پیدا کرده و به مربی متذکر شود (كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا). مربی نیز با فرض وجود ضعف‌ها و نقایص در مسیر تربیت باید مطیع اوامر و هدایتگری‌های مربی بوده و در فراگیر صابر و کوشا باشد (سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا). آیات یادشده، به نوعی نقل سیره رفتاری انبیای الهی است و سیره بر بیش از جواز دلالت ندارد؛ از این رو، بر جواز و مطلوبیت هدایتگری معلم دلالت دارند.

۳. آیه دعوت

وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران: ۱۰۴).

ذیل این آیه چند نکته دلالتی طرح و بررسی شده، تا در نهایت، روشن شود آیا بر اثبات وظیفه هدایتگری معلم در قرآن دلالت دارد یا خیر؟ درباره اینکه دعوت به خیر همان امر به معروف و نهی از منکر است یا حکم مستقلی است؛ دو دیدگاه کلی مطرح است:

الف) طبق یک دیدگاه، هر دو، یک حکم هستند. «او» در عبارت «إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ» تفصیل و تفسیر یدعون الی الخیر است؛ در نتیجه دعوت به خیر، یعنی امر و نهی کردن. از قائلان به این دیدگاه می‌توان به علامه طباطبایی اشاره کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ ق، ج ۳، ص ۳۷۳). مطابق با تفسیر علامه «یأمرون بالمعروف» تفسیر یدعون الی الخیر است. لازمه این بیان آن است که مفاد دعوت، امر به معروف‌ها و نهی از منکرها است. برخی دیگر از قائلین به این دیدگاه، تعبیر چون «مجمعل بودن یدعون الی الخیر و تفصیل دادن آن با یأمرون بالمعروف» (اسدی کاظمی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۲)، و «عطف تفسیر بودن الامر بالمعروف بر دعوه الخیر» (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹هـ ق، ج ۶، ص ۲۱۷) دارند.

ب) در دیدگاه دوم، «واو» در عبارت «إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ»، عطف است که این دیدگاه نسبت به نوع عطف، خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. عطف خاص بر عام؛ يدعون الی الخیر مطلق و عام است و یأمرون یکی از مصادیق دعوت و ذکر خاص بعد عام است. این دیدگاه به چند بیان آمده است: دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر دو تکلیف جداگانه است. البته دعوت اعم است و امر به معروف از بارزترین مصادیق دعوت به خیر است (یزدی، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۲، ص ۲۹۵). عطف «یَأْمُرُونَ» بر «يُدْعُونَ»، عطف خاص بر عام است؛ زیرا خدا اراده کرده تا فضیلت امر به معروف و نهی از منکر را بر سایر خیرات نشان دهد. (آلوسی، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۲، ص ۲۳۷). عطف مزبور، عطف خاص بر عام است؛ زیرا دعوت به خیر تمام افعال و تروک دارای حسن شرعی و عقلی را دربرمی‌گیرد. بنابراین، آمدن امر به معروف و نهی از منکر عطف خاص بر عام است (شبر، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۱، ص ۳۵۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۱، ص ۳۹۸؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۱۵ هـ ق، ص ۵۷).

۲. عطف متباین بر متباین؛ «واو» عطف است اما عطف متباین بر متباین دیگر است، نه عطف خاص بر عام.

در داوری میان این دو دیدگاه به نظر می‌رسد دیدگاه دوم قابل دفاع باشد؛ زیرا در دیدگاه اول آمده است «يدعون الی الخیر» مجمل و «یأمرون بالمعروف» مفسر و مبین آن است و این صحیح نیست، زیرا «يدعون الی الخیر» ابهامی ندارد. این سخن از مرحوم علامه که مولا خیر و شر را به معروف و منکر تعبیر کرده، محل مناقشه است؛ زیرا خیر و معروف دو مفهوم مجزا هستند؛ در غیر این صورت، لازم می‌آمد آیه چنین باشد: «یأمرون بالخیر و یأمرون بالمعروف» و حضرت علامه تکلیف دعوت را مشخص نکردند. پس دیدگاه دوم، اقوی به نظر می‌رسد و فاقد هرگونه اجمال است.

گفتنی است دعوت دو کاربست قرآنی دارد: گاهی به معنای خاص است یعنی طلب توجه کسی به یک مبرزی که این دعوت در عرض امر به معروف قرار می‌گیرد. گاهی معنای عامی دارد

یعنی کل فرایند هدایت و تربیت را دعوت می‌گویند که این معنا هر اقدام تربیتی اعم از ارشاد، هدایت و امر و نهی را دربرمی‌گیرد و معنای مقسمی است. پس دیدگاه دوم دو تقریر دارد: تقریر اول اینکه واو از باب ذکر الخاص بعد العام و دعوت اعم است و معنای مقسمی دعوت مراد است. تقریر دوم اینکه معنای خاص و قسمی دعوت اخذ شود و دعوت قسیم امر و نهی باشد. طبق این معنا، *یدعون الی الخیر قسیم یأمرون بالمعروف* است.

در مقام داوری میان این دو تقریر نیز دو احتمال وجود دارد: *یدعون* به معنای «بهدون» یا به معنای قسمی که دعوت در عرض سایر اقدامات تربیتی است. با این حال، انتخاب یکی از دو احتمال دشوار است و به قرینه معینه‌ای (اعم از لفظیه، لبیه، متصله یا منفصله) نیاز است و اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد، در واژه‌ای که چند معنا دارد و میان معانی عام و خاص و رابطه اقل و اکثر ارتباطی برقرار است؛ به قدر متیقن آن معنا اخذ می‌شود. ظاهراً قرینه معینه‌ای وجود ندارد و قدر متیقن معنای دعوت، معنای قسمی است. در نتیجه، دعوت به معنای قسمی، حکم مستقل از امر به معروف دارد.

پس وظیفه هدایت و دعوت به طور مستقل بر عهده گروهی از امت اسلامی قرار داده شده است. اطلاق دعوت به خیر شامل اقدامات هدایتگرانه مربیان و معلمان نیز می‌شود؛ از این رو، از آیه یادشده، وجوب هدایتگری معلم هم در حوزه تعلیم و انتقال داده‌های آموزشی و هم در حوزه تربیت و هدایتگری، قابل استنباط است.

۴. آیه وعظ حسنه

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل: ۱۲۵).

تقریر استدلال به آیه یادشده بر مدعا این است که «ادع» فعل امر است و بر وجوب دعوت و هدایت دلالت دارد. در این آیه، عبارت «إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» مطلق است و هر آنچه مقرب الی الله است اعم از عقاید، اخلاق، احکام و امر از طاعت و ترک را شامل می‌شود. در این آیه سه روش برای دعوت الی الله ذکر شده است: «حکمت- موعظه- جدال و مجادله». حکمت بیشتر با بعد عقلی و موعظه با بعد عاطفی سروکار دارد و مجادله هم در مقام مخاصمه و بحث به کار می‌رود. علامه

طباطبایی نظر برخی (آلوسی، ۱۴۱۵هـ ق، ج ۷، ص ۴۸۷) را نقل می‌کند که معتقدند این سه روش، هر یک اختصاص به گروه خاصی دارد، اما خود معتقد است الزاماً نمی‌توان این اختصاص را پذیرفت. چه‌بسا گاهی در مقام دعوت فرد یک‌بار از حکمت، گاهی از موعظه و دگربار از مجادله استفاده کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ ق، ج ۱۲، ص ۳۷۳).

مطابق با دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی در دعوت هرگاه هدف، تعلیم دانش به دیگری یا اثبات مستدل یک مطلب و اقامه برهان بر آن باشد، این دعوت هیچ قیدی ندارد زیرا حقیقت مطابق با عقل و برهان، حسن ذاتی دارد و مراد از «دعوت بالحکمه» این است؛ اما در مواردی که دعوت مستلزم تحریک عواطف و هیجانات باشد، باید به‌صورت نصیحت و موعظه‌ای حسنه صورت گیرد. مجادله و مناظره در معرض انواع آفت‌ها و آسیب‌ها قرار دارد و احتمال دارد برای پیروزی بر خصم، حق زیر پا گذارده شود. از این رو، خداوند مجادله را به قید بیشتر یعنی «بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مقید می‌کند. پس به فراخور مخاطب‌شناسی و اوضاع تعلیمی تربیتی و دعوتی می‌توان از این روش‌ها استفاده شود.

مناقشه‌ای که ممکن است مطرح شود این است که خطاب در این آیه به پیامبر (ص) است چگونه به غیر تسری می‌یابد؟ در پاسخ باید گفت با توجه به روایات که علماء را جانشین ائمه (علیهم‌السلام) قرار می‌دهند (کلینی، ۱۴۰۷هـ ق، ج ۱، ص ۶۷)، یا روایاتی که علماء را وارثان انبیاء معرفی می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷هـ ق، ج ۱، ص ۳۲). علماء همان شأن و جایگاه و منزلت پیامبر (ص) را دارند. از این رو، آیه تعمیم پیدا می‌کند. بنابراین، آیه یادشده، کسانی را شامل می‌شود که از علم و دانش بهره برده و شأنیت و صلاحیت‌های لازم تبلیغ و هدایت را دارند. از این رو، آیه بر هدایتگری معلم دلالت تام دارد و هم حوزه تعلیم (بالحکمه) و هم حوزه تربیت و هدایت (موعظه و مجادله احسن) را شامل می‌شود.

۵. آیه قول احسن

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت: ۳۳).

ذیل آیه شریفه نکاتی دلالتی بیان می‌شود:

۱. در این آیه استعمال «من» در خصوص پرسش است ولی انگیزه و اراده جدی از آن، بعث بوده از این رو، در این آیه، پرسش به داعی انشاء (ادعوا الی الله) به کار رفته است. بعث موجود، بر رجحان مطلق (اعم از وجوب و ندب) دلالت دارد؛ زیرا احسن در آیه، افعال تفضیل است و بر بهتر بودن این عمل دلالت دارد، نه آنکه تصریح کند، عمل مزبور خوب و مطلق است. اینکه اصل واژه حسن که بر خوبی و نیکی صرف، دلالت دارد و از طرفی بیان احسن، تفضیل داده شده و بر خوب تر بودن عمل اشاره دارد؛ ظهور بعث را از الزام به سوی مطلق رجحان می برد، از این رو، دلالت آیه مشتمل بر بعث رجحانی بوده و ظاهراً دلالتی بر وجوب ندارد.
۲. در آیه شریفه کلمه «قول» قرینه‌ای است بر اینکه دعوت به روش قولی و گفتاری انجام می گیرد، البته بعید نیست با الغاء خصوصیت، دعوت فعلی را هم شامل شود. به طور کلی اگر در مواردی رفتاری توأم با عنایت انجام شود تا طرف مقابل نکته‌ای را بفهمد، متذکر شود و یا تشویق به آن کار شود، دعوت الی الله محقق شده است. از این رو علاوه بر گفتار، رفتار و منش معلم نیز می تواند برای دانش آموز آموزنده و هدایتگر باشد.
۳. بعد از فراز «و من احسن قولاً ممن دعا الی الله» دو جمله آمده است: «و عمل صالحاً» و «انّی من المسلمین» که از مقوله قول نیستند. آیه اعلام می دارد، بهترین سخن ها سخنی است که هدایتگر باشد و دیگران را به سوی خدا دعوت کند. بهترین سخن بودن، شرایطی دارد از جمله این که دعوت کننده خود، اهل عمل صالح و عقیده پاک باشد. بنابراین، از دیدگاه قرآن، لازمه نقش هدایتگری معلم، داشتن عقیده و عمل نیک است.
۴. مفهوم دعوت، مطلق طاعات و معاصی در حوزه اعتقادات، اخلاق و احکام را شامل می شود. عبارت «دعا الی الله» اطلاق دارد؛ از این رو، گاهی مراد از عبارت «دعا الی الله» مطلق اعمال و رفتاری است که موجب تقرب الی الله می شود و گاهی مراد اصل اسلام یعنی توحید است. در نظر بدوی شاید معنای اخیر به ذهن متبادر شود، اما با بررسی سایر آیات قریب المعنا مانند «دعائکم لما یحییکم» (انفال: ۲۴) مشخص می شود که مراد، سبیل الله و مطلق طاعات و معاصی است و اختصاص آیه مورد بحث به توحید و حیطة اعتقادی

وجهی ندارد؛ زیرا اوامر و نواهی مانند «صلِّ - لاتغصب» هر دو دعوت الی الله است که یکی در وادی طاعات و دیگری در حیطة معاصی است بلکه مطلق امر و نهی، موعظه، انذار، تشویق نسبت به طاعات و معاصی همه دعوت الی الله است. از این رو، هدایتگری معلم، گاهی جنبه ایجابی و گاهی جنبه سلبی دارد یعنی در مواردی که معلم می‌بیند دانش‌آموز حرف، حرکت و رفتار نامربوط مرتکب می‌شود، وظیفه دارد او را تنبه و تحذر دهد (اعرافی، ۱۳۹۹، صص ۲۳۵-۲۳۸).

۶. آیات دعوت سیره انبیاء

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال: ۲۴)
- قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (يوسف: ۱۰۸)
- وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ (حدید: ۸)
- قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا (نوح: ۵)
- وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مؤمنون: ۷۳)
- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب: ۲۱)

مجموعه آیاتی که دعوت الی الله را سیره انبیا معرفی می‌کند با ضمیمه آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» استحباب دعوت الی الله را برای همگان از جمله معلم اثبات می‌کند؛ زیرا براساس لزوم الگوبرداری از پیامبر (ص) بر پایه آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مردم وظیفه دارند در همه امور از ایشان تأسی کنند. این امر، در همه خطاب‌های قرآنی جاری است؛ مگر قرینه‌ای به خلاف آن باشد.

۷. آیات حرمت کتمان

مطابق با دسته‌ای از آیات، کتمان آیات الهی حرام است؛ از این رو، کتمان حقایق (مبدأ عالم، وجود خدا و...) از سوی معلم و آنچه در سعادت تربی نقش دارد، حرام است. معلم نباید مباحث تعلیمی خود را در قالب علمی فارغ از مباحث ارزشی مطرح کند؛ زیرا مفاد علوم انسانی به طور

کلی، ارزش مدار است. از آنجا که کتمان حرام است، اظهار واجب است و اظهار آیات الهی همان هدایت کردن است. پس عدم هدایت (ذکر مبدأ و معاد) کتمان است و کتمان حرام است؛ در نتیجه عدم هدایت حرام است.

اما حرمت کتمان از باب دروغ است یا خود عنوان جدیدی دارد؟ چرا عدم هدایتگری کتمان است؟ معلم گاهی از ابتدا، مطالب آموزشی را فارغ از مباحث دینی مطرح می‌کند و گاهی زیرکانه سعی می‌کند وجود خداوند را پنهان کند و گاهی عمداً حقایق را اظهار نمی‌کند. لب فرو بستن نسبت به مسائل مبدأ و معاد که حرام است اما آیا اظهار آن واجب است؟ در پاسخ به این پرسش باید ابتدا ماهیت و مفهوم کتمان روشن شود و سپس، آیات کتمان بررسی شوند تا مشخص شود عمل معلم مصداق کتمان هست یا نه؟ کتمان در لغت به معنای ستر، پوشاندن، اخفاء و پنهان نمودن و نقیض اعلان (فراهیدی، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۵، ص ۴۳۴؛ ابن فارس، ۱۴۳۰هـ.ق، ج ۵، ص ۱۵۷) و مقابل اظهار و اعلام است. درباره نسبت کتمان با عدم اظهار دو احتمال متصور است:

الف) کتمان، مساوی عدم الاظهار است. بر پایه این احتمال، دامنه معنایی کتمان، وسیع خواهد بود.

ب) کتمان، اخص از عدم الاظهار است. براساس این احتمال، عدم الاظهار، نقیض کتمان بوده و کتمان، در مواردی مصداق پیدا می‌کند که کسی، چیزی را بداند و عمداً اظهار نکند. بنابراین، اگر شخص، نداند و نگوید، عدم اظهار و عدم بیان، اطلاق می‌شود و نه کتمان. مواردی هم که شخص می‌داند و نمی‌گوید و این نگفتن از باب غفلت است، کتمان صدق نمی‌کند. البته نگفتن، گاهی تعمدی نیست و در مواردی حال یا مجال گفتن وجود ندارد. از این رو، به هنگام شک و تردید در مفهوم کتمان، باید قدر متیقن اخذ شود؛ یعنی زمانی است که هدف، نفهمیدن دیگران باشد؛ از این رو، به صرف نگفتن، کتمان صدق نمی‌کند. پس آنچه در صدق کتمان، شرط است دانستن امر مکتموم و عنایت به کتمان و مخفی‌کاری است که در این صورت کتمان اخص از عدم اظهار می‌شود. عدم اظهار، جنبه سلبی دارد و حتی مواردی که شخص نمی‌داند و یا عنایت هم ندارد، ولی غافل و ناسی است، صدق می‌کند، ولی قدر متیقن کتمان، مواردی است که می‌داند ولی با عنایت و عمد اظهار نمی‌کند.

از این رو، کتمان را به سه صورت ذیل می‌توان معنا کرد: الف) مطلق عدم اظهار (معنای عام)؛ ب) نوعی مخفی‌کاری؛ ج) دانستن مطلب و نگفتن از روی توجه و عنایت؛ مورد اخیر، معنای مختار است.

با عبور از این مقدمه، برخی آیات کتمان بررسی می‌شوند:

وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره: ۴۲).

در آیه «و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتوموا الحق و انتم تعلمون» لای نهی و دال بر حرمت است و «تکتوموا الحق» یا حال است یا جمله استیغابیه دوم یعنی لا تکتوموا الحق و حق را کتمان نکنید؛ پس کتمان حق حرام است. البته سیاق آیه درباره بنی اسرائیل است که به خاطر منافع شخصی دین را مشتبه و کتمان می‌کردند. ممکن است ادعا شود که حرمت کتمان، مختص علمای اهل کتاب است، اما باید گفت ذکر قرآن خود قرینه بر این است که این حکم به مسلمین نیز اختصاص دارد چون خطاب قرآن به مسلمین است. البته شواهد لفظی و قرینه لبی وجود دارد که احکام قرآن، مختص دین سابق باشد اما در صورت شک، استصحاب شرایع سابقه جاری می‌شود. پس حرمت کتمان به مطلق علما اختصاص دارد.

ادعا دیگر این است که گفته شود، علمای اهل کتاب در آیه در نهایت، شامل علمای اسلام یعنی حوزوی‌ها می‌شود، اما معلمان آموزش و پرورش مخاطب آیه نیستند که در پاسخ باید گفت عالم دین مفهوم انحلالی است و خطاب منحل شده، حتی کسی را یک گزاره از دین را بدانند، شامل می‌شود. در قرآن عالم یعنی کسی متلبس به مبدأ دانش است لذا معلم ابتدایی هم اگر چیزی از قرآن می‌داند باید به دانش آموزان بیان کند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (بقره:

۱۴۶).

در این آیه نیز اهل کتاب، حق و آیات الهی را مانند شناخت فرزندان خود می‌دانند و «و هم يعلمون» حال است. در این گرچه تحذیر و نهی نیامده ولی سیاق آیه مذمت است و بر حرمت دلالت دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (بقره: ۱۵۹)

در این آیه هم به کسانی که به کتمان ما انزل الله می‌پردازند، وعده عذاب داده شده است. از آنجا که لعن، مفید حرمت است و از کبائر به شمار می‌آید، کتمان حق و ما انزل الله نیز حرام است. آیه جمله خبریه و آکد از انشاء است و بر حرمت کتمان معارف و آموزه‌های هدایتی الهی دلالت دارد. مراد از کتمان هدی یعنی راه هدایت و مراد از بیانات ادله و استدلال است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره: ۱۷۴).

مطابق با این آیه شریفه، کتمان کردن حق به دلیل کسب مال و مادیات، چیزی جز آتش و عذاب نصیب انسان نمی‌کند. از آیاتی که برای تجسم اعمال به آن تمسک می‌شود، این آیه شریفه است، یعنی گناهکار آنچه را به جهت گناه می‌خورد، همان آتش است، از این رو، «يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» به عنوان نتیجه کتمان آن‌ها ذکر می‌شود که توصیفی از حرمت کسبی است که از راه کتمان ما انزل الله عاید می‌شود و «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» نشان‌دهنده کبیره بودن آن است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران: ۷۱).

عبارت «لِمَ تَلْبَسُونَ» استفهام توبیخی و انکار است از پوشاندن حق با باطل نهی می‌کند. التباس حق به باطل با کتمان تفاوت دارد، التباس ایجابی است و کتمان می‌تواند ایجابی و سلبی باشد. در این آیه شریفه نیز از کتمان حق، نهی شده است، هرچند نهی و وعده عذاب در آیه شریفه وجود ندارد؛ اما وجود عتاب در «لم تلبسون» ظهور در حرمت را افاده کند (اعرافی، ۱۳۹۹، صص ۱۱۵-۱۱۳).

بررسی دلالتی آیات کتمان

در استناد به آیات کتمان بر استدلال به وجوب هدایتگری معلم باید گفت کتمان هدایت، حرام است و عدم هدایتگری معلم نوعی کتمان محسوب شده و حرام است. از حرمت عدم هدایتگری،

و جوب اظهار و هدایتگری نتیجه می‌شود و این مدعایی است که فرض پژوهش حاضر بود. معلم اگر در امور دنیا و آخرت، دانش‌آموزان را هدایت نکند، مرتکب نوعی کتمان شده و هدایت نکردن حرام است. فرض اساسی متبلور از متن دینی، مقدمیت دنیا برای آخرت است از این رو، نقش معلم علاوه بر شمول تعلیم آداب، فنون و مهارت‌های زندگی دنیایی؛ آنچه را در سعادت نهایی و اخروی انسان اثر دارد، نیز شامل می‌شود. از این رو، توجه به هدایتگری معلم، نافی بعد تعلیمی اعم از مفاد دنیوی و اخروی نیست. بنابراین، چه بسا عدم تعلیم فن یا مهارتی که در زندگی مادی فرد اثر داشته موجب گمراهی متربی شود و بعد معنوی را مختل کند.

اما آیا عدم الهدایه نوعی کتمان است؟ باید گفت کتمان مصادیق متعددی دارد: الف) لب فرو بستن و ترک الفعل کردن و نگفتن؛ ب) اخفاء؛ ج) عدم اعلام عالمانه و عامدانه. با این توضیح، درباره معلمی که برای مثال در مورد واجب بودن خمس و زکات علم ندارد، کتمان صادق نیست؛ اما معلمی که ما انزل الله را می‌داند اگر عامدانه اعلام نکند، کتمان کرده است. به طور کلی، هدایت نکردن نوعی کتمان است. در توضیح بیشتر باید گفت قدر متیقن از معنای کتمان «عدم اعلام عامدانه عالمانه» است؛ اما طبق معنای عام کتمان، ممکن است هدایت نکردن همیشه مصادیق کتمان نباشد مانند معلمی که در کلاس درس نسبت به موضوعی خاص، اظهار نظری نکرده، به این دلیل که شاید فراموش کرده یا قصد داشته در جلسه بعد بیان کند؛ اما با اخذ معنای اخص کتمان، عدم الهدایه نوعی کتمان است. کتمان یعنی عدم الاظهار عالمانه و عامدانه درجایی که شأنیت اعلام وجود دارد. درباره معلم فیزیک یا شیمی که مطالعات اسلامی داشته اما در کلاس درس از خدا نام نمی‌برد، کتمان صدق می‌کند، اما در مواردی که وی مطالعاتی ندارد، کتمان صادق نیست در نتیجه، در چنین مواردی، هدایت نکردن معلم نیز صدق نمی‌کند (اعرافی، ۱۳۹۹، صص ۱۳۹-۱۱۵).

مناقشه اول

ممکن است نسبت به وظیفه‌مندی معلمان در هدایتگری دانش‌آموزان چنین مناقشه شود که هر چند عدم هدایت معلمین، کتمان محسوب شود، اما برای مثال معلم شیمی یا فیزیک که خود شبهات دینی دارد آیا اظهار دین بر او واجب است. به عبارتی، آیا علم شرط وجوب هدایت است یا نه؟ در پاسخ به این مناقشه دو احتمال متصور است:

احتمال دارد در وجوب اظهار دین و معارف الهی، علم شرط باشد؛ از این رو، معلمی که خود شبهه دینی دارد، نمی‌تواند از معارف دین سخن بگوید علم، شرط باشد باید معلم به دنبال کسب علم باشد و معارف دین را بیاموزد، تا بتواند به دانش‌آموزان منتقل کند. به عبارتی، چون علم مقدمه واجب است، تحصیل آن لازم است. در مقابل، احتمال دارد علم، شرط وجوب باشد؛ از آنجا که تحصیل مقدمه وجوب واجب نیست؛ معلم وظیفه‌ای نسبت به کسب علم ندارد. از میان این دو احتمال، به نظر احتمال دوم، صحیح و علم شرط وجوب است؛ از این رو معلمی که علم به مسائل و معارف دین را دارد، اظهار آن‌ها بر او واجب است در غیر این صورت وظیفه‌ای نسبت به کسب علم در حوزه مسائل و معارف دینی ندارد.

مناقشه دوم

ضد کتمان، اعلام است اما آیا هر اعلامی هدایت است یا به هدایت منجر می‌کند؟ در پاسخ باید گفت اعلام نوعی تعلیم است اما هر اعلامی به هدایت منجر نمی‌شود. همان‌گونه که تعلیم یا مؤثر است یا نه، هدایت نیز گاهی مؤثر است گاهی نه؛ پس اعلام واجب است اما لزوماً این‌گونه نیست که منجر به هدایت شود. پس اعلام مساوی هدایت نیست و میان اعلام و تعلیم و هدایت فرق است. اما وجوب تعلیم و هدایت، مدلول التزامی کلام است و مدلول التزامی برخلاف مدلول مطابقی از سطح الفاظ بالاتر می‌آید. در اعلام نوعی تعلیم وجود دارد که اظهار، مقدمه تعلیم است یعنی بدون اظهار نمی‌توان تعلیمی انجام داد. پس وجوب هدایت مدلول التزامی آیات است که بیان و اظهار، مقدمه تعلیم است. بر این اساس، حرمت کتمان انزل الله یعنی وجوب تبیین و تشریح که مساوی با تعلیم و هدایت است.

مناقشه سوم

اگر عدم الهدایه توسط معلم، کتمان محسوب شود در مقابل بر او اعلام واجب است یا هدایت؟ طبق استدلال به آیات اعلان واجب است، نه هدایت پس دلیل شما اخص از مدعاست؛ یعنی در نهایت، می‌توان گفت اعلان معارف و حیانی واجب است نه هدایت. در پاسخ باید گفت میان اعلام

و هدایت فرق نیست و معنای اعم هدایت، مراد ماست که اعم از تعلیم و اعلام است. یعنی اعلام یا مقدمه هدایت یا جزء یا مصداقی از هدایت کردن است (اعرافی، ۱۳۹۹، صص ۱۱۸-۱۱۷).

بحث و نتیجه گیری

عدم هدایت و هدایت نکردن معلم مصداق کتمان است، البته معلمی که عالم به موضوعات هدایت است. علم شرط تنجز تکلیف است و اگر علم نداشته باشد اظهار بر او واجب نیست. بر مبنای این نکته و قاعده عامه که نفس علم، مسئولیت آور است و هر که علم داشت اظهار و اعلان - که مصداقی از هدایت است - واجب می شود پس هدایتگری در مواردی وظیفه شرعی معلم بماهو عالم است. پس اظهار و بیان آیات الهی و معارف الهی در محدوده احکام الزامی مورد ابتلا بر عالم واجب است و معلم هم از آن حیث که عالم است وظیفه اعلان و هدایت دارد. البته بیان و اظهار نیز مطلق نیست، بلکه شرایط و قیودی دارد. برای مثال گاهی متربی، ظرفیت و توان فهم برخی مطالب را ندارد و بیان آن مطالب موجب گمراهی وی می شود که در این موارد، اظهار و بیان حرام است.

با توجه آنچه بیان شد، می توان گفت:

۱. براساس دلالت آیاتی که خداوند خود را معلم بشر معرفی کرده است و بر پایه مطلوبیت پیروی از سنن الهی و با تمسک به سیره انبیا به ویژه حضرت خضر (ع) علاوه بر جواز تعلیم، جواز و مطلوبیت هدایتگری معلم نیز قابل استنباط است.
۲. آیه دعوت به روشنی بر وجوب دعوت به خیرات دلالت دارد اما آیه وعظ حسنه بر وجوب دلالتی ندارد، بلکه به تضمن یا التزام در نهایت، رجحان را افاده می کند. در آیه دعوت یا دعوت مقسمی مراد است که «یامرون» ذکر خاص بعد عام خواهد بود، یا معنای قسمی مراد است که دعوت قسیم امر به معروف است؛ اما آیه «وعظ حسنه» و «قول احسن» قرینه می شود که آیه دعوت، معنای عام دعوت را اراده کرده است و در این صورت، معنای مقسمی دعوت با معنای عام هدایت مساوی خواهد بود. با پذیرش این قرینه، وجوب دعوت به خیرات به معنای مقسمی آن را می توان برای همگان استنباط کرد؛ از این رو، باید گفت هدایتگری معلم هم نوعی دعوت به خیر بوده، و

به لحاظ حکم فقهی، اتیان آن بر معلم واجب است. ضمن اینکه از اطلاق خیر، مطلوبیت نقش معلم در تمهید مقدمات آموزش و تربیت و نیز در اصل تعلیم و تربیت، قابل استنباط است.

۳. بیان دیگر از آنچه در بند دوم گذشت، بر مبنای نسبت سنجی میان دو مقوله هدایت و دعوت آن است که معنای مقسمی هدایت مساوی دعوت است و معنای قسمی هدایت به عنوان یک روش در عرض اقدامات تربیتی دیگر مانند امر به معروف قرار می‌گیرد. معنای عام دعوت مساوی تربیت به معنای خاص است و معنای خاص دعوت، تعلیم و هدایت است. با تساوی معنای عام دعوت با معنای عام هدایت استدلال تمام است و هدایتگری بر معلم بر پایه این استدلال، واجب خواهد بود. همچنان که اطلاق دعوت به خیر شامل اقدامات هدایتگرانه مریبان و معلمان می‌شود.

۴. در آیه و عظم حسنه با توجه به امری بودن «فادع» که بر وجوب دعوت و هدایت دلالت دارد و نیز اطلاق عبارت «إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» که هر آنچه مقرب الی الله است اعم از عقاید، اخلاق، احکام و اعم از طاعت و ترک را شامل می‌شود و از آنجا معلم، شأن و جایگاه و منزلت پیامبر را دارد؛ وجوب هدایتگری معلم از آیه، استنباط می‌شود.

۵. آیه قول احسن بر رجحان مطلق هدایتگری معلم دلالت دارد البته این آیه لازمه نقش هدایتگری معلم، را داشتن عقیده و عمل نیک معرفی می‌کند.

۶. بر پایه آیات کتمان، از حرمت کتمان، وجوب هدایتگری معلم استنباط می‌شود، با این بیان که کتمان هدایت، حرام است و عدم هدایتگری معلم نوعی کتمان محسوب شده و حرام است و از حرمت عدم هدایتگری، وجوب اظهار و هدایتگری نتیجه می‌شود.

بنابراین، در یک جمع‌بندی نهایی از دلالت آیات باید گفت وظیفه هدایت و هادی بودن معلم، واجب است. اما این وجوب مطلق نیست و قیودی دارد مانند اینکه معلم، نسبت به آیات الهی و نیز معارف و آموزه‌های دینی، اطلاع و آگاهی لازم را داشته باشد و موقعیت و شرایط لازم و مناسب هم مهیا باشد و نیز دانش‌آموز توان و ظرفیت فهم را داشته باشد.

منابع

قرآن کریم

ابن فارس، احمد (۱۴۳۰ هـ ق). معجم مقاییس اللغة. قاهره: المكتبة الاسلاميه.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ هـ ق). لسان العرب. بیروت: دار الفکر - دار الصادر.

ابن سینا، حسین بن عبدالله بن علی (۱۴۰۴ هـ ق). التعليقات. بیروت: مكتبة الاعلام الاسلامی.

اسدی کاظمی، جواد بن سعد (بی تا). مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام. (نرم افزار جامع اهل البيت ۲)

اعرافی، علیرضا (۱۳۹۴). فقه تربیتی ۱. تحقیق و نگارش: سیدنقی موسوی، قم: مؤسسه اشراق و عرفان.

اعرافی، علیرضا (۱۳۹۴). فقه تربیتی ۲. تحقیق و نگارش: سیدنقی موسوی. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.

اعرافی، علیرضا (۱۳۹۴). فقه تربیتی ۳. تحقیق و نگارش: سیدعنایت اله کاظمی. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.

اعرافی، علیرضا (۱۳۹۹). فقه تربیتی ۳۰. تحقیق و نگارش: سید عنایت اله کاظمی. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.

آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ هـ ق). تفسیر روح المعانی. بیروت: دار الکتب العلمیه.

انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ هـ ق). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دارالعلم للملایین.

حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۲۰ هـ ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). لغتنامه. ج ۴. تهران: دانشگاه تهران.

راغب، حسین بن محمد (۱۴۱۲ هـ ق). مفردات الفاظ القرآن. لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیه.

زمخشری، محمد (۱۴۰۷ هـ ق). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*. چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.

سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳). *فرهنگ معارف اسلامی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۹). *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.

سیف، علی اکبر (۱۳۸۴). *روان‌شناسی پرورشی*. تهران: نشر آگاه.

سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۱۵ هـ ق). *دلیل تحریر الوسیله*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

شبر، سیدعبدالله (۱۴۰۷ هـ ق). *الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین*. کویت: مکتبه الالفین.

شلیبی، احمد (۱۳۸۷). *تاریخ آموزش در اسلام*. ترجمه محمدحسین ساکت، تهران: نشر نگاه معاصر.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ هـ ق). *من لایحضره الفقیه*. قم: جامعه مدرسین.

صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۱۹۸۱ م). *الحکمه المتعالیه*. بیروت: دار احیاء التراث.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ هـ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ هـ ق). *مجمع البحرین*. تهران: کتابفروشی مرتضوی.

فاضل هندی، متقی بن حسام الدین (۱۴۰۹ هـ ق). *کنز العمال فی سنن و الاقوال و الافعال*. چاپ اول، بیروت: مؤسسه الرساله.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ هـ ق). *کتاب العین*. چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ هـ ق). *الکافی*. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۰۹). *مواهب الرحمن*. چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اهل البيت.

میرداماد، محمدباقر (۱۳۶۷). *القبسات*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

یزدی، محمد (۱۴۱۵). *فقه القرآن*. چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.